

۱

مقدمه

نابرابری و رنج اجتماعی

ریشه نیاکانم به روستای «اشاغی جئیران» در مراغه می‌رسد، ولی خودم در محله تهیدستی بنام آخونی در غرب تبریز از مادر زاده شده‌ام. ما هم مهاجرانی بودیم از خیل مهاجران دیگری که در اواخر دهه ۱۳۵۰ از روستاهای مختلف مراغه و شهرهای دیگر آذربایجان در این محله گرد هم آمده و اجتماع جدیدی را تشکیل داده بودند. پدران و مادران ما اهالی محله مهاجرانی بودند که اغلب آنها با دست‌های خالی از روستاها جلای وطن کرده بودند. برخی‌شان مثل پدر و عموی من تجربه چند سال کار در پروژه‌های ساختمان‌سازی در تهران را هم داشتند، اما بازگشته بودند به وطن‌شان آذربایجان تا روزگار تهیدستی را در کنار قوم و خویش‌شان سپری کنند. ایام کودکی و نوجوانی من تا سن پانزده سالگی در جامعه و فرهنگ آخونی گذشت. پس از آن این مردم‌شناسی بود که من را به محله‌های تهیدست بازگرداند، به جاهایی که می‌توان حسی از وجود یک هستی اجتماعی و فرهنگی را به مشام کشید، جایی که در آن هویت یا هویت‌هایی جمعی شکل می‌گیرد. و پژوهش میدانی در قپانلار اولین تجربه نوآموزی من در مردم‌شناسی بود، در پاییز ۱۳۸۴.

سپس من هم برای ادامه تحصیلات عالی در مردم‌شناسی جلالی وطن کردم به تهران و پس از چند سالی دلم تنگ شد و بازگشتم. در تبریز بودن این امکان را به من داد تا از زمستان ۱۳۹۴ دوباره کار در قُپانلار را از سر بگیرم.

آخونی و قُپانلار محله‌هایی در شهر تبریز هستند و اجتماعات مردمانی را به ما نشان می‌دهند که از تبعیض و نابرابری اعمال‌شده بر جوامع روستایی در آذربایجان فرار کرده‌اند. توجه به تجربه رنج کشیدن، رخدادی تازه در مردم‌شناسی است. تغییر تمرکز در مردم‌شناسی از مفهومی بی‌رنج بنام فرهنگ به انسان رنج‌کش، تنها از دهه ۱۹۹۰ ممکن شد. مردم‌شناسی به آنجاهایی یا به سطوحی از رنج افراد می‌پردازد که تحت تأثیر شرایط فرافردی پدید آمده‌اند، از جمله از طریق مکانیسم‌های ساختاری.

تبعیض و نابرابری، طاعون جدید جوامع معاصر در جهان است و افراد، خانواده‌ها و اجتماعات محلی را به انواع رنج‌ها و دردها مبتلا می‌کند (فارمر، ۱۹۹۹).

ایجاد نابرابری در دسترسی به امکان‌های زندگی بهتر، تحقق خواست‌ها و توانایی‌های بالقوه را مسدود می‌کند و از این جهت به مثابه شکلی از «خشونت ساختاری»^۱ عمل می‌نماید (گالتونگ، ۱۹۶۹). در ادبیات مردم‌شناسی، تجربه رنج کشیدن به خاطر نابرابری‌هایی که نیروهای بزرگ‌مقیاس اقتصادی، سیاسی و نهادی بر افراد و گروه‌ها تحمیل می‌کنند، «رنج اجتماعی»^۲ نامیده می‌شود (کلاینمن، داس و لاک، ۱۹۹۷).

صفت اجتماعی برای این نوع از رنج‌ها نشان می‌دهد که افراد نه به خاطر تصمیم‌های شخصی یا انتخاب آزاد، بلکه به دلیل قرار گرفتن در جایی معین در بدن جامعه

۱. structural violence
۲. social suffering

وسیع‌تر رنج می‌کشند، قرار گرفتن در جایی که نقشی در تعیین آن نداشته‌اند. گرچه مردم‌شناس‌ها از آغاز بر مطالعه جوامع کوچک مقیاس غیرشهرنشینی تمرکز داشته‌اند که عمدتاً فقیر بودند، اما بررسی زندگی آنها بر اساس تبعیض و نابرابری فقط در چند دهه اخیر مورد توجه واقع شده است. با انتشار کتاب بار جهان: رنج اجتماعی در جامعه‌ی معاصر (بوردیو و دیگران، ۱۹۹۱) و به‌طور خاص کتاب رنج اجتماعی (کلاینمن، داس و لاک، ۱۹۹۷) است که شاهد ظهور مفهوم رنج اجتماعی در گفتمان علوم اجتماعی و مردم‌شناسی هستیم. به زعم نویسندگان کتاب رنج اجتماعی، این شکل از رنج پیامد کل انبوه مشکلات انسانی است که در نتیجه قدرت سیاسی، اقتصادی و نهادی بر افراد رخ می‌دهد و نیز پاسخ‌های انسانی به مشکلات اجتماعی زمانی که با این اشکال قدرت تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

سنت مطالعات «رنج اجتماعی» با پیشروی مردم‌شناسان پزشکی مثل آرتور کلاینمن وینا داس، مارگارت لاک و پل فارمر به بررسی عواملی در مقیاس وسیع‌تر پرداخت که زندگی مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد (ویلکینسون و کلاینمن، ۲۰۱۶). این سنت مطالعاتی صرفاً مطالعه فرهنگ به شکلی انتزاعی را کافی نمی‌دانست، بلکه به تجربه زیسته اهمیت می‌داد، به انسان‌های واقعی. آنها زیر انبوه‌های کلی جامعه و فرهنگ، «سوزۀ رنج‌کش» (داس و دیگران، ۲۰۰۰؛ بی‌یل و دیگران، ۲۰۰۷؛ رابینز، ۲۰۱۳) یا «بدن رنج‌کش» (شپرهیوز و بورگوا، ۲۰۰۴) را می‌دیدند. نانسی شپرهیوز (۱۹۹۲) شاید یکی از نخستین کسانی باشد که تحت تأثیر خواست زنان زاغه‌نشین برزیل برای توجه وی به مشکلات زندگی روزمره‌شان، از کارهای مرسوم مردم‌شناختی در باب نظام‌های مختلف فرهنگی فاصله گرفت و به خشونت در زندگی روزمره‌ی فقرا پرداخت.

مردم‌شناسی رنج^۳ با پژوهشگران برجسته‌ای همچون نانسی شپره‌میوز (۱۹۹۲؛ ۱۹۹۵)، ژائو بی‌یل (۲۰۰۵؛ ۲۰۰۷) و پل فارمر (۱۹۹۹؛ ۲۰۰۳؛ ۲۰۱۳) به سوی خلق مردم‌نگاری‌های انتقادی‌ای پیش رفت که در آنها اشکال بی‌عدالتی، ستم و سلب مالکیت در بنیان رنج اجتماعی در هر دو مقیاس محلی و شخصی قرار می‌گرفتند (رنو، ۲۰۰۹). بدین سان، رنج اجتماعی توسط نیروهای اجتماعی به وجود می‌آمد و باعث می‌شد تا قربانی حس انسان بودن و ارزشمند بودن را نداشته باشد (ویلکینسون، ۲۰۰۵ آ و ب).

افراد از زیستن در محدوده‌های یک اجتماع است که این رنج را تجربه می‌کنند و درون همین محدوده‌هاست که بدان پاسخ می‌دهند. البته باید متوجه بود که هر چند رنج فردی در اثر شرایط گسترده‌تر اجتماعی و ساختاری تجربه می‌شود ولی بقای این تجربه ضرورتاً متکی بر استمرار وجود همان شرایط نیست، بلکه می‌تواند حیاتی مستقل یافته و درون فرد و در روابط اجتماعی در شبکه‌های خاطره، احساس و اندیشه به زیست خود ادامه دهد. از این رو ممکن است با رخداد‌های معین یا سیاست‌های معینی در زمان و دوره‌ای خاص، صدماتی بر افراد تحمیل شود که پس از اتمام رخداد یا به پایان رسیدن سیاست، همچنان جای زخم‌ها بر تن و روان افراد باقی بمانند و گاه به گاه بیدار شوند یا چنان دوام داشته باشند که به نسل‌های بعدی منتقل گردند، مثل نابرابری و فقری که در مناطق روستایی آذربایجان توسط نسل اول مهاجران حاشیه‌نشین تبریز تجربه شده و اکنون به نسل‌های جوان‌تر ساکن در محله‌هایی چون قُبانلار به ارث رسیده است.

۳. anthropology of suffering

قپانلار: یک محله مهاجرنشین

سایت میدانی مورد مطالعه در پژوهش حاضر محله‌ای حاشیه‌نشین واقع در شمال تبریز است. من این محله را قپانلار می‌نامم، به معنای کسانی که از ریشه‌هایشان در روستاها کنده شده‌اند. قپانلار یکی از بزرگترین محله‌های حاشیه‌نشین در دامنه‌های کوه عینالی است. بنا بر سرشماری دفتر تسهلیگری و توسعه محلی قپانلار، جمعیت تقریبی محله حدود هجده هزار نفر است. محله از لحاظ شکل‌گیری جغرافیایی به دو قسمت تقسیم می‌شود. قسمت اول از که به بافت متن‌نشین نزدیک است و قسمت دوم که از حدود نیمه محله شروع می‌شود تا به اتوبان پاسداران برسد. در قسمت اول که قدیمی‌تر است، خانه‌ها با استحکام بیش‌تری ساخته شده‌اند. ولی در قسمت دوم استحکام خانه‌ها بسیار پایین است.

مردمان قپانلار مهاجران روستایی و عشایری منطقه قره‌داغ در آذربایجان هستند، عمدتاً از شهرستان‌هایی چون هریس، ورزقان، اهر و کلیبر. شغل غالب اهالی، کارهای یدی و دستمزدی مثل کارگری ساختمان و جمع‌آوری ضایعات است. منازل قپانلاری‌ها روی تپه مشرف به کوه عینالی ساخته شده‌اند و از این رو منظره عمومی این محله به شکل دره و تپه است. همین وضعیت توپوگرافیک باعث شده تا کوچه‌هایی به وجود بیایند که مشتمل هستند بر تعداد زیادی از پله‌ها، گاه تا بیش از صد پله. روابط اجتماعی ساکنان قپانلار، اساساً حول پیوندهای خویشاوندی شکل گرفته و ریشه آن بازمی‌گردد به نوع مهاجرت در این منطقه که از نوع مهاجرت‌های فامیلی است. مهاجرت‌ها به قپانلار از دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ آغاز

شده و در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ به اوج خود رسیده و سپس در دهه‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ به پایداری نسبی رسیده است.

با حدود ده سال فاصله از اولین کار میدانی ام در قُپانلار، دورهٔ جدید را از زمستان ۱۳۹۴ شروع کردم. حضورم در محله گاه به تنهایی و گاه همراه با برخی از ان‌جی‌اوها، سازمان‌های خیریه‌ای و دفاتر تسهیلگری بود. صحنه‌ها و تجربه‌هایی که در این کتاب می‌خوانید مربوط‌اند به دوره‌ای از پژوهش میدانی ام در تابستان ۱۴۰۱. با این وجود، در توضیح و تحلیل داده‌های تجربی تحقیق از آگاهی‌های پیشینم هم بهره برده‌ام. برای رعایت اصول اخلاقی در پژوهش مردم‌شناختی، نام محله و اسامی مکان‌های خاص و اشخاص عادی و مطلعین کلیدی تغییر کرده‌اند.